

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به قبول چند تا احتمال مرحوم آقای ایروانی در کلام شیخ داده، البته در کلمات دیگران هم احتمالات دیگه هست که حالا من وارد آن بحث نمی شویم، به همین مقدار اکتفا می کنیم. عرض شد آن چه که به ذهن ما می رسد چون اصولا عقد یک عملی است که بین دو طرف است و این دو طرف یا با همدیگه مقاوله کردند، صحبت کردند، یا محاوره هم نکردند واضح است مثلا می رود پیش میوه فروش نوشته مثلا پرتقال کیلویی مثلا پنج هزار تومان، امر واضح است، احتیاج به مقاوله ندارد یعنی شواهد مطلب واضح است، آن وقت هدف آن در حقیقت هدف کل واحد منهما هم تملیک است هم تملک است، این ها من فکر می کنم تصور می کردند کار موجب تملیک است کار قابل تملک است لذا این بحث هایی که الان مطرح شد که مثلا به نحو مطاوعه باشد، رضا به ايجاب باشد اما با تاملاتی که انسان عرفا می کند انصافا بعد از مقاوله یا ما يقوم مقام مقاوله این در حقیقت کل واحد منهما هر دو را مرتبطا با هم درست می کنند، این نیست که تملیک باشد در مقابل عوض فقط، لذا عرض کردیم آقایان نوشتند انشاء تملیک عین بعوض، که در مکاسب و دیگران آمده، ظاهرا در مقابل تملک عوض نه خود عوض، معیار به خود عوض نیست، معیار به تملک عوض است، پس بنابراین می شود گفت که در هر ايجابی یک قبول ضمنی هست لکن این قبول ضمنی چون مال ایشان نیست این تا به فعلیت و ظهور برسد آن قابل این کار را می کند، کار قابل آن قبول ضمنی را علنی می کند، اصلی می کند، تبعی را اصلی می کند لذا خوب دقت بکنید بنائا علی هذا نکته اساسی این نیست که قبول مثلا آن چه که اول هست اسمش ايجاب است، آن چه که ثانی است اسمش قبول است، نه همچنین چیزی را ما نداریم، قبول یک واقعیتی در دنیای عقد دارد، در دنیای اعتبارات دارد، آن واقعیت این است که هر کسی که تملیکش اصلی باشد تملکش ضمنی باشد این ايجاب است، هر کسی عکس این باشد این قبول است، یعنی تملکش اصلی باشد تملیکش ضمنی باشد، این می شود قبول پس این نکته ای نیست که اگر این مقدم شد بشود ايجاب، نه این یک

واقعیتی است در، حالا این واقعیت چرا درست شد؟ یک امر عرفی است، در طول تاریخ برای بشر روی حساب های معینی در عقود این را درستش کردند، در باب زوجیت یک جور، در باب قرض یک جور، در باب رهن دو جور بلکه در باب رهن چون یک رهن عقد عملی هم قبول کردیم، عقد فیزیکی به قول امروزی ها، در باب رهن دو جور، در باب هبه یک جور یا دو جور، هبه معوضه، علی ای حال پس بنابراین یک تعارفی در جامعه شده یک کسی شانا کارش تملیک است، ایجاد است، ضمنا کارش قبول است، این را می گویند موجب، حالا چرا بشود آن بحث دیگری است اما کس دیگری که ضمنا این کار را می کند مثلاً اگر گفت که بعثتک این کتاب را در مقابل این پتو، ایشان هم آمد گفت که بله من تملک کردم کتاب را، به جای قبلت تملک کردم کتاب را به ازای تملیک مثلاً پتو، پتو مال من است، ببینید حتی اگر تصریح کرد که من تملک کردم کتاب را به ازای تملیک پتو، این هم باز قابل است، این هم قابل است و آثار قبول دارد ولو این عبارت قبلت نگوید، قبلت عبارت از تصریح به همین مضمون است لذا اگر این را مقدم هم بگویند موخر هم بگویند قبول است پس این نکته اساسی را این قرار دادیم اگر یکی انشائی را که ایجاد کرد، مطلبی را که ایجاد کرد اساساً تملیک بود، تزویج بود، کاری که به عهده اوست انجام داد و در ضمن او قبول بود آن قبول عبارت از تصریح به آن چه که در ایجاب بوده لکن تصریحش به عکس آن است، در حقیقت کار قابل این است که آن چه را که او ضمناً انجام داد ایشان صراحتاً می گویند، آن چه را که آن آقا صراحتاً گفت ایشان ضمناً می گویند، فرقی این است، حالا اگر حالا اگر هر دو صراحتاً گفتند مثلاً گفت این پتو را فروختم به این کتاب، آن هم گفت یعنی این پتو را ببخشید تملیک کردم در مقابل تملک کتاب، این پتو را تملیک کردم آن هم گفت من کتاب را تملیک کردم در مقابل تملک کتاب، هر دو ایجاب است یعنی هر دو هم تملیک کردم هم تملک و صراحتاً، نه ضمناً، مثلاً گفت من تملیک این کتاب می کنم در مقابل تملک پتو از شما، آن هم گفت من تملیک پتو می کنم در مقابل تملک کتاب از شما، آیا یکیش قبول است؟ نه هر دو ایجابند.

پرسش: این عقد جدید است؟

آیت الله مددی: عقد است چرا

پرسش: بیع است؟

آیت الله مددی: آهان می خواهم این را بگویم، این بیع است و آثار خیار مجلس هم دارد یعنی به عبارة اخرى مسئله عقد یک امر مقدس خاص واحدی نیست، این در طول زمان عوض شده، در طول زمان آن چه که آمد و متعارف فقهای ما و متعارف جامعه ما بود یکی صریح بود و یکی ضمنی بود، حالا اگر هر دو صریح بشوند خوب به عقد که مضر نیست که، اگر توافق ارادتین بگیریم که ارادتین هست، اگر بگوییم ایقاع هم کرده ایقاع هم کرده، می گوید تملیک می کنم کتاب را در مقابل تملک پتو از شما

پرسش: مبهم ۶:۲۵

آیت الله مددی: نباشد

مگر جاهایی که آثاری مثل حیوان مثلا، مگر آن جا، نه بائع و مشتری این جا مشخص نیست،

پرسش: مفهوم عرفی بیع

آیت الله مددی: این عقد است، مفهوم عرفی بیع عقد است، عقدی است که برای تملیک است

پرسش: می توانیم بگوییم بیع هست ولی بائع معلوم نیست کیست،

آیت الله مددی: نباشد، چه اشکال دارد؟

پرسش: عرفا پس بیع نیست

آیت الله مددی: چرا دیگه بیع است، نه معاوضه است، بیع است، این البیعان بالخیار شامل این هم می شود، تا مادام که مجلس عقدند خیار هم دارد، ظاهرش که بیع است.

پس بنابراین آن چه که الان به ذهن بنده سراپا تقصیر می رسد این است، خلاصه اش این است که قبول یک واقعیت اعتباری دارد، واقعیت در وعای اعتبار و آن واقعیتش این است، آن چه که در کلام موجب به نحو ضمنی است چون صریح است، آن چه که در کلام

ایشان هب نحو صریح است ایشان ضمنی است، فرقی فقط همین است و اگر هر دو صریح باشند هر دو ایجابند، دیگر، مگر این که کسی بگوید اولی ایجاب است دومی قبول است مثلاً، این که خلاف ظاهر است، نکته خاصی ندارد، تقدم و تاخر نکته خاصی ندارد.

پرسش: دو تا ایجاب

آیت الله مددی: بله خب چه اشکال دارد، هر دو با صراحت این ارتباط را، عقد خودش گره زدن است، این ارتباط را انجام دادند.

پرسش: اولی ایجاد کرد

آیت الله مددی: دومی هم ایجاد کرد

پرسش: دومی همین ایجاد را امضا می کند دیگر

آیت الله مددی: نه امضا معلوم نیست بکند، نمی خواهد قابل داشته باشد، عرض کردم یک دفعه شما خیلی می خواهید وسوسه

بفرمایید بگویید اولی، اولی موجب است دومی مثلاً قابل است، من که به ذهنم می آید که هر دو موجب باشند

پرسش: هر کسی ایجاد کند موجب است یعنی اگر اولی گفت من قبول دارم بعد آن ایجاد کرد

آیت الله مددی: این موجب نمی شود نه، کسی که کارش ضمنی باشد تملک ضمنی باشد این قابل است، می خواهد اول باشد دوم

باشد، بله اگر بگوییم هر دو ایجاب کردند اولی موجب است دومی قابل است، مشکلی ندارد نه این که حالا خیال بکنید آسمان به

زمین می آید، اما به حسب ظاهر می آید که هر دو اتفاقشان درست است و بیع هم هست لکن به این صورت اتفاق شده، چون این

مسئله بیع و قرارداد ها در زندگی شکل های مختلف می گیرند، بعد از این که از نظر عرفی تجارة عن تراض بهش صدق کرد، عقد

بهش صدق کرد، بیع هم صدق کرد چه مشکل دارد؟ مشکل خاصی ندارد.

پرسش: اگر قبول بکنند چی؟ هر دو قبول

آیت الله مددی: خلاف ظاهر است، چون در باب عقد یک موجد می خواهد، این می خواهد نه این که مثل قوانین عقلی و قوانین

طبیعی است، نه، یعنی عرف بر این جاری شده، هر دو قبول نمی شود

پرسش: نکاح تا ایجاب یک عقد می سازد ولی دو تا قبول نمی شود

آیت الله مددی: می گویم چون به هر حال یک صراحتی در آن باشد، هر دو بخواهد ضمنی بشود نمی شود. یک صراحتی باید باشد.

پرسش: نکاح چرا؟

آیت الله مددی: در باب نکاح؟ در چه جهت؟

پرسش: به شکل ایجاب

آیت الله مددی: آن را عرض کردم آن ظاهرا قبول مقدم است و آن حالا مرحوم شیخ می گوید تعبد قبول بکنیم، آن جا عرض کردم خلاف قاعده نیست، آن تعبد، حالا آن مثال می آید من باز متعرض می شوم، سابقا عرض کردم، عرض کنم که خب این راجع به حقیقت قبول بود، عرض کردیم بعد از آن متعرض اقوال می شویم، فعلا اقوال را به اندازه ای که در کتاب مکاسب آمده متعرض می شویم، اقوال اهل سنت و استدلال هایشان را بعد عرض می کنم، بنا بود اول اقوال را بگوییم فعلا یکی را درجا زدیم برویم روی کلمات شیخ و مبنائی که مرحوم شیخ دارد، یک مقدار راجع به اقوالی که مرحوم شیخ از شیعه نقل کرده و فوائدی که در آن ها هست.

الاشهر کما قیل

البته ایشان بیشتر از نقل از کتاب علامه شده که اشهر این است، عرض کردیم همیشه خدمتتان که اشهر اصطلاحا از نظر علمی ضعیف تر است تا مشهور، مشهور قوی تر است چون مشهور مثلا نود درصد قائلند، اشهر یعنی شصت درصد، پنجاه و پنج درصد یعنی آن یکی هم مشهور است این بیشتر است لذا مشهور به اصطلاح اعتبارش بیشتر است تا اشهر

کما قیل: لزوم تقدم الإیجاب

این مال هیئت تالیفی عقد است که باید ایجاب بر قبول مقدم بشود، البته این که ایشان می گوید کما قیل این نحوه نقل اقوال هم درست نیست، ایشان باید آن قائل را می آوردند و عبارتش را می آوردند، البته ایشان که شیخ نیاوردند، خوب بود در تحقیق کتاب ها این مطلب ذکر می شد چون گاهگاهی اصلا در فهم خود این معنا هم اختلاف می شود،

و به صرح فی الخلاف

حالا ببینید مرحوم شیخ در این جا می گوید صرح فی الخلاف به این که باید ایجاب بر قبول متقدم بشود.
بعد خواهد آمد:

و حکى فى غاية المراد عن الخلاف: الإجماع عليه

مرحوم شهید اول از خلاف نقل کرده اجماع را

و ليس فى الخلاف فى هذه المسألة

می گوید این مطلب اجماع ندارد، این طور دارد

أن البيع مع تقديم الإيجاب متفق عليه فيؤخذ به

این که می گویم عبارات نقل بشود ببینید مثل شهید اول با جلالت قدرش از خلاف نقل کرده که اجماع، ادعای اجماع کرده، شیخ هم البته این جا فقط نقل کلام از اجماع کرده اما در کتاب خلاف اجماع نیست، این یک راهی بوده در آن زمان عرض کردیم ما حالا تعبیر می کنیم بیشتر اگر شک در جزء یا شرط شد اصالة الاحتياط جاری بکنیم یا با شک در جزئیت و شرطیت اشتغال جاری می شود، این تعبیر این جورى بوده که اگر ایجاب مقدم بود قطعاً این عقد درست است، اگر قبول مقدم شد مشکوک است پس بنابراین احتياط اقتضا می کند که ایجاب مقدم بشود

این در حقیقت این که می گوید صرح این که می گوید بیع مع تقديم الايجاب متفقٌ عليه یک نحوه استدلالی است که در کتاب خلاف هم زیاد آمده، در مقابل اهل سنت و چند بار در این درس ها هم عرض کردم در همین مسئله بعضی جاها شیخ می گوید نه به

.....

اطلاق اخذ می کنیم، برائت جاری می کند، خیلی کلمات شیخ در خلاف یکنواخت نیست، لذا به ذهن می آید که کتاب خلاف بیشتر يصلح للاحتجاج عليهم لا يصلح للاحتجاج بها، چون مثلاً فرض کنید آن جایی که می گوید من احتیاط جاری می کنم مخالفت بکند با آن کسانی که برائت کردند، آن جایی که می گوید برائت، ظاهراً این طور باشد و إلا این نحوه یعنی مبادی مرحوم شیخ در این جا در خلاف یکنواخت نیست، این خودش یک راهی است می گوید اگر ما ايجاب را قبول کردیم قطعاً درست است، اگر ايجاب نشد این مشکوک است، این روشن نیست لذا احتیاط این است که ايجاب را قبول نکنیم، این خلاصه نظر، این که من می گویم عبارات را نقل بکنیم برای این جهت، خوب بود در حاشیه عبارت را نقل بکنند اولاً این مطلب که مثل مثلاً الان اشاره کردم که مثل شهید اول با جلالت قدرش جور دیگری معنا کرده و این پیش می آید، این را خیال نکنید، همین را من در این بحث های سکونی عرض کردم مشهور شده که مرحوم شیخ در کتاب عده سکونی را نام برده که به روایاتش عمل می کنیم چون اهل این ها سنی هستند، عامی هستند اما ثقة هستند لذا خب آقای تستری هم نوشته خدا رحمتش کند، البته ما توضیح مفصل دادیم که در کتاب عده هم شیخ همچنین حرفی نزده، نگفته سکونی چون ثقة است از نقل می کنیم، یک همچنین حرفی اصلاً در کتاب عده وجود ندارد، خب این خیلی سنگین است خب، حالا این چی بوده؟ در کتاب عده مثل همین بحثی که من اول بحث تعارض گفتم، دو بحث دارد، یکی بحث حجیت خبر است و یکی بحث تعارض روایات، تصادفاً خیلی هم به هم نزدیک اند، مخصوصاً چاپ قدیم مثلاً چهار پنج صفحه، سه چهار صفحه، در یکیش اسمای مخالفین مثل فطحیه و عامه را آورده، حالا به نظرم در آن یکی که مال حجیت خبر است، نوشته ما به این ها عمل می کنیم لکونهم ثقات، این جا اسم سکونی نیست، در یک بحث دیگه اش که فاصله اش کم است می گوید اگر روایت از عامه باشد و در مقابل روایت از شیعه باشد روایت شیعه، اگر در مقابل نباشد قبول می کنیم، نمی گوید لکونهم ثقات، این جا اسم سکونی است، حالا می بینید چطور؟ اشتباه پیش می آید دیگه، دو بحث نزدیک هم، هم شده، یک جا گفت به این عامه مثلاً مخالفین عمل بکنیم لکونهم ثقات، آن جا اسم سکونی را نیاورده، دقت کردید؟ یک جا ما به روایات عامه عمل می کنیم، نگفته لکونهم ثقات، می گوید لما روی عن الصادق علیه السلام که اگر مسئله ای مبتلا شدید و از ما نداشتید ببینید اهل سنت عن علی چی نقل کرده و لذا

عمل الاصحاب به روایت سکونی، نگفته لکون، می گوید تعبد، امام فرمود این کار را بکنید، ثقات توش نگفته، حالا ما مرحوم تستری به نظرم تستری بوده، حالا یادم رفته شرح داده یا نه، ما توضیح دادیم اولین کسی که در این اشتباه واقع شد محقق حلی است، این شخص واقعا بزرگوار است، من تعبد نمی گویم، واقعا محقق حلی خب عده ای از علمای شیعه معتقدند افقه فقهای شیعه در طول دوران غیبت، از همه شان افقه مرحوم محقق صاحب شرائع، واقعا محقق بزرگواری است، فرد بزرگواری است، نمی شود انکار کرد لکن این اشتباه، یک رساله ای دارد عزیه، در آن جا دارد که شیخ طوسی قال فی العدة نقبل بعمله لأنه ثقة و إن کان عامیا یعنی می خواهم این را بگویم که گاهی یک فرد خیلی بزرگ اشتباه می کند. بعد از مرحوم محقق تمام رجالی ها این عبارت را نقل کردند، حالا خیلی عجیب است، کتاب عده مقابلتان است مراجعه بکنید، در عده همچنین روایتی نیست.

پرسش: امام فرمودند بروید از اهل سنت اگر ما حرف نداشتیم از غیر ثقه شان بگیرید

آیت الله مددی: ایشان این طور می گوید، نگفته ثقه یا غیر ثقه

پرسش: این که اصلا مفروض است که اگر از اهل سنت باشد از ثقه اش

آیت الله مددی: اصلا ثقه هم که آقای خوئی که می گوید عقلائی است، حالا نمی خواهد که امام؛ اصلا امام بحث وثاقت را مطرح نمی کند، البته عرض کردیم یک بحث این است که اصلا شیخ طوسی این تعلیل را کرده، اصلا این تعلیل درست است؟ اصلا آن بحث دیگری است، اولاً این روی کجا هست، الان در غیر از عده به ما نرسیده، در یکی از کتب زیدیه از نوادر الحکمة نقل کرده سندش هم ضعیف است، این روی در کجا هست؟ بعدش هم گفته إذا لم یکن بلغکم عنا شیء ببینید آن ها چیست، روه عن علی، خب این روایت سکونی که عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن علی، این که از طریق خود اهل بیت است که، لذا ما اصلا نمی فهمیم شیخ طوسی چرا این حرف را گفته، ما هنوز واقعا عرض می کنم، حالا شاید محقق خیال کرده شیخ طوسی این حرف را گفته ب مثلاً و إلا این حرف، ایشان در کلامش که ندارد، حالا از جیب خودمان بگذاریم بحث دیگری است، ما اصولاً همیشه بحثمان این است که از جیب خودتان چیزی نگذارید، همانی که در متن موجود است من می خوانم برای همین جهت، به متن عادت بکنید

خب ببینید محقق شخص کمی نیست، اصحاب هم، رجالی ها بعد از محقق به ایشان اعتماد کردند، شوخی نیست دیگه، محقق در قرن ششم هفتم است، این شوخی نیست که، تا قرن چهاردهم

پرسش: شاید سکونی آن متن قبلی را تطبیق دادند که گفتند

آیت الله مددی: نگفته خب، عجب روزگاری است، شاید چرا؟ خب نگفته، شیخ آن جا گفته لکونهم ثقات، آن جا اسم سکونی نیست اسم فطحیه است، عمار ابن موسی فطحیه واقفیه، سنی هم هست اما اسم سکونی آن جا نیست، انصافش هم بهتان می گویم تفاوتش شاید چهار پنج سطر، شاید در نسخه خطی محقق مثلا سه صفحه، دو صفحه بوده، نسخه بزرگی باشد، تفاوتش خیلی نزدیک است، این منشا اشتباه می شود، من قبول دارم منشا اشتباه چون این جور نیست که، الان بحث حجیت خبر واحد را در تقریرات آقای نائینی که دست ما هست مثلا صفحه فرض کنید مثلا ۲۵۰ است بحث تعارض در صفحه ۶۰۰ است، تفاوتش زیاد است، اما در کتاب شیخ تصادفا نزدیک هم اند، بحث تعارض با بحث حجیت خبر خیلی نزدیک هم اند، در بحث حجیت خبر گفت لکونهم ثقات اسم سکونی را نبرده، در این یکی اسم سکونی را برده لما روی عن جعفر ابن محمد، می گوید از جیب خودمان که نمی شود، قطعا به نظر ما محقق اشتباه کرده یا فکر، همین توجیهاتی که شما می فرمایید، فکر کرده لکونه ثقة اما نگفته، خود شیخ نگفته، این را آقای تستری دیدم اول من تنبه مرحوم آقای تستری در قاموس الرجال ایشان متنبه این مطلب شده که این مطلب اشتباه است و نمی دانم آیا اسم محقق را برده یا نه، من چون پیگیری کردم دیدم اولین کسی که در این اشتباه واقع شده محقق است، من قصدم این نیست، بالاخره بشر که معصوم نیست، نه می خواهم یک نکته ای را عرض بکنم، گاهی اوقات هی من می گویم عین عبارت را بیاورید برای همین، من هم عین عبارت را می خوانم برای همین، الان شما نگاه بکنید شهید اول که واقعا فوق العاده است منقولا و معقولا، شهید اول واقعا فوق العاده است، در شیعه خیلی تاثیرگذار است، بعضی ها هم او را اعلم علمای شیعه می دانند رضوان الله تعالی علیه، مرحوم شهید اول گفته شیخ ادعای اجماع کرده، خب این، امروز آقای حاج شیخ تشریف دارند همین آقایانی که روی اجماع حساب می کنند می گویند شیخ در خلاف ادعای اجماع کرده، مرحوم شیخ می گوید آقا ادعای اجماع نکرده، گفته این صورتش مجمع علیه است، این صورتش

مشکوک است، ادعای اجماع نکرده، ببینید، این که من هی می گویم عین عبارات ذکر بشود این نکته فیش این است. بخوانید، من دیدم خودم هم مراجعه بکنم، من اکتفا به این جا نکردم، من خودم به خلاف مراجعه کردم، بله همین طور است که ایشان نقل کرده،
شیخ نقل کرده

علی ای حال من این نکته اساسی را می خواستم عرض بکنم، یک بحثی که هست این کتب که الان تحقیق می شود خوب است در حاشیه اش این ها بیاید یعنی به عبارة اخرى کتاب جوری تحقیق نشود که ما باز هی برگردیم به کتاب فلان، هی مراجعه بکنیم در خلاف هست یا نه، این کتاب را که آدم دستش می گیرد دیگه به آن کتاب ها مراجعه نکند، اگر راجع به سند صحبتی کرد دیگه مراجعه نکند، اگر صحبت نکرد خب بحث دیگری است، خب عرض کردیم در خلاف، این را من هدفم این خلاف فقط نبود، ببینید وقتی که می گوید در خلاف یا بعد هم در مبسوط، این معنایش چیست؟ معنای این است که این بحث پیش شیعه اجتهادی است، در این بحث شیعه روایت ندارد. من بحثم این بود، هدفم این بود چون عادتاً اگر در مسئله ای روایت باشد از صدوق و این ها نقل می شود، فقه الرضا و صدوق و این ها نقل می شود، غیر از این که خود روایت را نقل می کنند از علمای، از این که در خلاف آمده هم خلاف فقه مقارن است یا به اصطلاح فارسی ما فقه تطبیقی است، هم مبسوط فقه تفریعی است، در حقیقت این مطلب را گفتم مطلب نقل کلمات اهل سنت را گذاشتم برای بعد، در حقیقت این مطلب از فقه اهل سنت به ما سرایت کرده، نتیجه اش: یعنی در این مسئله دیگه شما دنبال این نگردید که مثلاً مخالفت با شیعه نشود، اصلاً در این مسئله هر کسی ادعای اجماع هم بکند ارزش ندارد، این فوقش ادعای اجماع تلقی زمان خودش است، فوقش این است، یعنی زمان شیخ طوسی در قرن پنجم، تلقی شیعه این بوده، اگر بر فرض هم ادعای اجماع بشود و در نهایت هم نیاورده، اگر در نهایت آورده بود معلوم است که از روایت گرفته، خوب دقت بکنید یعنی این معلوم شد که این مطلب در فقه شیعه از قرن پنجم وارد شده، اصلاً مطرح نبوده، اگر مطرح نبود لذا شیخ طوسی یک تفسیر، شیخ انصاری یک تفسیر، یک آقایی یک چیز دیگه ای می گوید چون دیگه بناست دست آدم باز بشود، یک تعبد خاصی است یعنی اگر آمدم ما حسب القاعدة در باب قبول حرفی را زدیم خیلی مشکل ندارد چون تعبدی نداریم، حالا بر فرض اجماع هم نقل می کرد باز

.....

هم ارزش نداشت، از این من می خواهم این نکته را بگویم که این برای اقوال چون الان رسم است، اقوال را بعضی ها مفصل می نویسند، نوشتن قول هم خوب است لکن از آن بهتر تحلیل کلام است، این از این معلوم می شود که این مسئله اولین بار، من عرض کردم یک مقدار از فقه تفریعی ما توسط مثلا ابن جنید مطرح شد، ایشان متهم به قیاس شد لذا رد شد، شیخ طوسی به خاطر عظمتی که داشت که مطرح کرد رد نشد، مضافا به این که خیلی از مبانی ایشان با این که اصل روایی نداشت بعد ها مورد قبول قرار گرفت حتی از زمان شیخ طوسی تا زمان علامه اتفاق نظر، این که دویست سال مقلد شیخ بودند، علامه هم که آمد ادعای اجماع کرد، این اجماعات علامه تاریخش واضح است، تاریخ مجهول ندارد، فتاوایی است که در مبسوط آمده، بعد از مبسوط مثل سرائر، مثل وسیله، مثل غنیه به او فتوا دادند، مثل صاحب شرائع حتی، علامه هم که بعد از این ها آمده می گوید این اجماعی است یعنی نگاه می کند، اجماع یعنی اجماع کسانی که این مسئله را نوشتند، این هایی که نوشتند دیگه حساب نکردند، این های که نوشتند از خلاف است قرن پنجم، روشن شد؟ من هدفم از خواندن عبارت این بود، چون آقایان الان خوب شده مرحوم آقای بروجردی این کار را کرد که خیلی اقوال را می آورند، اقوال خیلی خوب است در حاشیه می نویسند لکن این اقوال نکات فنی هم دارد، آن نکات فنی را دقت بکنید، آن وقت بعد از خلاف وسیله، عرض کردم من یک تتبعی کردم وسیله، وسیله یک تلخیص، یک فهرست مانند، یک لیست واری است از کتاب مبسوط، و ترتیب عددی هم داده مثلا اگر در مبسوط گفته و یجب علیه أن يفعل کذا و علیه کذا، ایشان دارد که مثلا و یجب علیه سبعة، همه را کم کرده عدد داده چون خودشان یک اصطلاحی دارند که دادن عدد علامت تقدم علم است، پیشرفت علم است چون باید احاطه داشته باشد دیگه، احاطه ایشان به این اعداد از راه مبسوط است، من چون مقارنه کردم، در کتاب وسیله عدد هم داده، در مبسوط عدد نیست، و یجب علیه أن يفعل، و علیه أن يفعل، این طوری است، پنج تا شش تا آورده.

وسيله آمده چکار کرده؟ و یجب علیه خمسة امور، یک دفعه همه را جمع کرده با عدد، این کار در وسیله شده، لذا تقریبا من به این نتیجه رسیدم این مقداری که من مقارنه کردم وسیله فهرست کتاب مبسوط است، همچنین لیست وار به قول امروزی ها می گویند

یادداشت وار، به صورت جمع و جور کتاب مبسوط شیخ را جمع و جور کرده، لذا طبیعتاً ارزش وسیله ارزش همان که گفت دویست

سال مقلد شیخ بودند، این هم مال مرحوم آقای وسیله

سرائر هم که إلی ما شا الله، مخصوصاً حالا نمی دانم این چاپ جدید که در نجف شد خدا حفظش کند آقای محقق کتاب به من می

گفت اصلاً من عمداً اقوال سرائر را ارجاع به مبسوط دادم چون معروف است که ابن ادریس مخالفت با شیخ است، خیلی مطالب سرائر

از مبسوط گرفته شده

و التذکره

تذکره که خب امرش اوضح است، کما این که در باب تذکره عرض کردم، تذکره هم فقه خلاف است، فقه مقارن است لذا این طوری

می نویسند، الان هم در زمان ما همین طور است مثلاً می گویند حنفی ها فتوایشان این است شیعه این است، شیعه نه این که تمام

علمای شیعه، یک فتوای مشهور بین شیعه را نقل می کنند، در تذکره هم این کار شده چون تذکره کتابی است مال شرح کبیر مال ابن

قدامه، ابن قدامه پسر، برادر آن مغنی، ایشان برداشته آن کتاب را آورده آرای شیعه را بهش اضافه کرده، ما به طور متعارف الان این

را متن می نویسیم آرای شیعه را در حاشیه می نویسیم، به طور متعارف الان، ایشان مندمجش کرده، آن زمان خیلی متن و حاشیه هم

بوده، ایشان مندمج کرده، آرای شیعه را مندمج کرده، البته در اثنا هم گاهی روایات شیعه را هم آورده اما گاهی عین عبارت آن

است، اصلاً نه کم کرده و نه زیاد کرده، عیناً عبارت شرح کبیر است.

پرسش: سرائر از مبسوط مسئله را گرفته و خودش نظر داده؟

آیت الله مددی: بله خودش نظر داده و نظرش این است که این تلقی به قبول شده

پرسش: یعنی انتقادی است؟

آیت الله مددی: بله انتقادی هم هست، یعنی مطلب، این درست هم هست، اصولاً ببینید آقا هم به لحاظ زمانی و مکانی چون شیخ

وقتی در بغداد این کار را انجام داد هنوز این مطالب منتشر نشده بود شیخ به نجف رفتند دیگه، به قول امروزی ها با هجوم سلاجقه،

.....

مال مغول نیست رفتن ایشان، سلاجقه آمدند که تاج و تخت خلیفه عباسی القائم بامر الله را نجات بدهند، به محله شیعه نشین حمله کردند که شیخ هم آن جا بود، محله کرخ و شیخ با بچه هایش و اولادش و اصحابش نجف رفتند، لذا نجف که رفتند دیگه آن شیخ و، خب بغداد کجا، اصلا نجف فقط قبر امیرالمومنین مثل جمکران سابق که فقط مسجد بود نجف فقط قبر امیرالمومنین بود، هیچی دور برش نبود، نزدیکش کوفه بود که ده کیلومتر فاصله داشت، حیره هم نزدیک هفده کیلومتر فاصله داشت و إلا خود قبر امیرالمومنین، ایشان اولین کسی بود که آن جا ساکن شد و نجف شهر شد سال ۴۵۰، فکر می کنم بنا داشته باشند هزاره اش را بگیرند، نه سال دیگه هزاره نجف می شود، نجف هم شهر شد هم حوزه، با همدیگه شد، ولدا معا، نه این که اول شهر بود بعد حوزه، مثل قم، اصلا هم شهر شد با آمدن شیخ و هم جنبه شهری پیدا کرد، یعنی ساکن شدند توش، کسی سان نبود در نجف، ایام زیارتی می آمدند دستفروش ها و این ها مثلا چند روزی خیمه ای چیزی می زدند بعد جمع می کردند می رفتند، نجف وضعش این جوری بود، تا آمدن شیخ به صورت این شهر و این حوزه در آمد، علی ای حال این منشا شد که یک مقدار هم چون نکبت به شیعه خورد دیگه خیلی نشستند نق نق بکنند، حرف های شیخ هم این منشا شد که قابل قبول تر بشود، قابل تقبل بیشتری بشود و شیخ هم خب انصافا عظمت دارد، نمی شود انکار کرد، انصافا عظمت بسیار بالایی دارد

كما عن الإيضاح

این ها دیگه متاثرند، ایضاح مراد ایضاح الفوائد، پسر علامه شرح کتاب پدرش به اصطلاح قواعد لکن عرض کردم جامع المقاصد شرح کل کتاب است، نه کل کتاب یعنی کل، یعنی فرض کنید کتاب صلوتش را شرح داده کل مسئله را فتوا فتوا شرح داده، مرحوم ایضاح پسر علامه آن جاهایی که اشکال کرده قواعد، علی قول، علی وجه، و فیه اشکال، کل کتاب پدرش را شرح نداده، اشتباه نشود، فی شرح اشکالات القواعد، البته این ایضاحی که چاپ شده در حقیقت دو کتاب است، مرحوم فخر المحققین بعد از این که این ایضاح را هم نوشته، حالا یا قبلش یا بعدش یک جزء مستقلی، یک کتاب مستقلی در شرح خطبه قواعد نوشته، این باز یک کتاب دیگری است، این الان در ضمن ایضاح چاپ شده، پس این کتابی که الان هست دو کتاب است، اولش شرح خطبه قواعد مال پدرش هم هست، و

شرح خطبه قواعد، دومش ایضاح الفوائد است، فی شرح اشکالات یا مشکلات القواعد، ایشان در آن جا این مطلب را گفته، بعد مرحوم

شیخ قدس الله نفسه می گوید

و لعله للاصل

البته ایشان اصل را توضیح ندادند، احتمال دارد همان اصالة الاشتغال مراد ایشان باشد مثل این که شیخ نقل کرده اصالة الاحتیاط باشد و ممکن است همان نکته ای را که ما کرارا عرض کردیم اصالة الفساد در عقود و در التزامات شخصی، اصل اولی این است که شخص اگر التزام داد تا شارع آن را امضا نکند فاسد است یعنی اثر ندارد، و اگر قبول مقدم بشود شک داریم شارع آن را امضا کرده یا نه، این مراد از اصل، اصالة الفساد، توضیحش را کرارا و مرارا عرض کردیم، چون عقود و التزامات شخصی امور اعتباری اند، امور اعتباری گفتیم نیست را هست می کند، مکلف بماهو مکلف حق ندارد در عالم اعتبار نیست را هست بکند، اگر این کار را کرد باید قانون آن را اجازه بدهد، مثلا نذر بکند که فلان کار برای من واجب باشد، حق ندارد، مگر قانون، ما کان من نذر الله اگر نذر برای خدا بود انجام بدهد و إلا فلا، ما کان من نذر الله فف به، دقت کردید؟ آن وقت این جا شاید مراد مرحوم شیخ، چون شیخ در خلال کلمات آینده که خواهد آمد چند بار اصالة الفساد در عقود را بکار می برد، شاید مراد ایشان این است.

پرسش: استصحاب عدم اصول (مبهم ۲۰: ۳۱)

آیت الله مددی: آن هم می شود اما چون ما در استصحاب را در شبهات حکمیه جاری نمی دانیم، احتمال هم دارد اصل باشد، مرادش استصحاب باشد.

بعد حمل آية وجوب الوفاء، اوفوا بالعقود

على العقود المتعارفة

این هم محل کلام ات، البته بعد هم شیخ خودش یک اشکالی می کند

كإطلاق "البيع" و "التجارة" في الكتاب و السنة و زاد بعضهم

این را که دیروز از عبارات مرحوم آقای ایروانی خواندیم، چ

أن القبول فرع الإيجاب بأنه

بعد ایشان می گوید و حکى فى غاية المراد، همین توضیحاتی که الان دادیم که شهید اول نقل کرده اجماع در مسئله، ایشان می گوید

اجماع نیست

خلافا للشيخ

حالا این کسانی که گفتند ایجاب باید مقدم بشود و قبول موخر، مخالف اول خود شیخ، خلافا للشيخ فى المبسوط لکن در باب نکاح

یعنی در باب بیعش قائل شده در خلاف که باید ایجاب مقدم بشود، در نکاح مبسوط گفته نه، این جا مرحوم شیخ انصاری عبارت

ایشان را از مبسوط آورده، بعد فرموده إلى أن يقول

بعد ما ذكر أن تقديم القبول بلفظ الأمر فى النكاح بأن يقول الرجل: "زوجنى فلانة"

این مراد از زوجنی فلان خطاب به ولی زن، مراد این است نه این که زوجینی نفسک، و إلا می گفت زوجینی نفسک، نمی گفت عن

زوجنی فلان، این که می گوید زوجنی فلان خطاب بکند به ولی زن، جایی که ولی دارد بگوید این را، یا ولی آن است یا وکیل آن

است یا وصی، اگر وصی را هم قبول بکنیم

جائز بلا خلاف

در آن جا دارد

أما البيع ، فإنه إذا قال : "بعنيها" فقال: "بعتكها"

احتمالا مراد از بعتكها مراد کنیز باشد، امة باشد، ظاهرا این طور است

صح عندنا و عند قوم من المخالفين

.....
ببینید این صح این کلامی است که ایشان مثلاً صحّ در اصل همان کتاب شافعی، آن فقیه شافعی، این عندنا و عند قوم من المخالفین این را ایشان اضافه کرده، یعنی به عبارت اُخری ایشان در مبسوط فرع را از اهل سنت گرفته حکم را به مبنای شیعه داده، موضوع را از آن ها گرفته

و قال قوم منهم: لا یصح حتی یسبق الإیجاب

این که می گوید یسبق الإیجاب اگر آن گفت بعثکها این هم باید بگوید قبلت، یسبق الإیجاب یعنی این، یعنی بعد از بعثک آن ایشان قبلت بگوید، با زوجنی نمی شود، با یعنی نمی شود.

و کیف کان

ببینید دقت بکنید در کتاب ایشان در این جا دارد صح عندنا، خیلی عجیب هم هست، این بحث را البته آقایان مطرح کردند که عبارات گاهی شیخ در مبسوط با همدیگه، شیخ در خلاف با همدیگه، گاهی خلاف با مبسوط اختلاف دارند، چکار بکنیم؟ عرض کنم خدمتان که در این جا حل مشکل آسان است، این جا حواس شیخ هست، در باب بیع از این راه وارد شد که اگر گفت ایجاب مقدم بود بالاجماع درست است، آن نشد مشکوک است، اشکال آن جا این است ایشان، در باب نکاح می گوید چون روایت داریم زوجینیا یا رسول الله، این جا تعبداً می گوییم درست است پس تناقض در کلام شیخ نیست، روشن شد چی می خواهیم بگویم؟ اگر در نکاح یک مطلبی را گفت در خلاف خلافتش بود این تناقض نیست، نمی دانم دقت کردید؟ در باب خلاف از این راه وارد شده این اگر ایجاب مقدم باشد اجماع هم قبول است، اگر عکس باشد اجماع نداریم، پس به اصل بر می گردیم، در این جا می گوید بله روایت داریم که گفت زوجینیا یا رسول الله، پس به تعبداً این جا می گوییم خارج شد پس کلام شیخ متهافت نیست

و کیف کان، فنسبة القول الأول إلى المبسوط مستند إلى کلامه فی باب البیع، و أما فی باب النکاح فکلامه صریح فی جواز التقديم

خوب دقت بکنید بحث سر این است که در باب نکاح ایشان یا اهل سنت از باب روایت رسول الله گفتند، مرحوم شیخ به هر حال شیخ انصاری خوب بود این عنایت را می فرمود، قاعده نیست

پرسش: یعنی استنادش به کلامی که در باب نکاح در مورد بیع گفته نیست، ایشان و اما البیع را بهش استناد می کند

آیت الله مددی: می دانم در باب نکاح صح عندنا و قال قوم لا یصح حتی یسبق الإیجاب،

پرسش: آن لا یصح به چی می خورد؟ به مفاد می خورد

آیت الله مددی: به بیع می خورد، صح عندنا، و قال قوم منهم لا یصح، این کسانی که قال قوم، شاید هم این قال قوم به همان نکاح بخورد نه بعنی باشد، اگر روی تصور باشد احتمالا به نکاح بخورد.

علی ای حال کسانی که قائل هستند که اشکال ندارد قبول مقدم بشود، از این طرف یک:

کالمحقق رحمه الله فی الشرائع و العلامة فی التحریر و الشہیدین فی بعض کتبهما و جماعة ممن تأخر عنهما

پس انصافا همان طور است، اشهر باید گفت که گفتند نمی شود

للعومات السلیمة عما یصلح لتخصیصها

تمسک به عموماً اوفوا بالعقود

و فحوی جوازہ فی النکاح الثابت

فحوی یعنی اولویت، این اولویت به خاطر این است که در باب نکاح بیشتر شدت هست، اگر در باب نکاح درست شد در غیر نکاح به طریق اولی، همان روایت اتزوجک را ذکر کرده است، البته این روایت ابان ابن تغلب سندا مشکل دارد، اما جای دیگه هم این آمده و ما احتمال می دهیم که این هنوز قبول باشد و این به خاطر این که، مثل این که در روایت دارد که اگر زن سکوت کرد، بکر اگر سکوت کرد سکوتها رضاها، این اگر نکته این باشد که از نظر عرفی سکوت رضا است فرق بین بکر و غیر بکر ندارد، نکاح و غیر نکاح ندارد، به نظرم آن نکته عرفی خجالت و حیا بهش اضافه شده، این جا هم به نظرم این است، یعنی امام می گوید شاید این زن حاضر نشود عقد صیغه موقت را خودش بخواند، دقت می کنید؟ تو قبول را مقدم بکن، همین مقدار که راضی شد ایقاع رضا کرد کافی است، این عقد به این محقق می شود لکن آن نکات فنی که زوجیت توش هست، فعل مضارع توش هست، باب تفعل، یعنی

.....
اتزوجک باز حالت قبول است، این ایجاب نیست، قبول مقدم است، خوب دقت بکنید! این قبول مقدم است، اگر زن، و لذا گفت اتزوج، من شوهر تو خواهم شد، ببینید اتزوجک، یعنی من شوهر تو، زوج تو خواهم شد، می پذیرم، و لذا فإذا قالت نعم، من فکر می کنم این

روایت حسب القاعدة آمده ولو مرحوم شیخ اشکال

و رواية سهل الساعدي المشهورة في كتب الفريقين - كما قيل -

احتیاج به کما قیل نداشت، در روایت ما م به طریق صحیح آمده، در کتاب علاء ابن رزین بوده نسخه اش هم بد نیست، در کافی هست این روایت لکن اسم سهل ساعدی توش نیست، شاید بر این جهت شیخ کمی احتیاط کردند که یک نفری زنی آمد گفت یا رسول الله، البته این قصه زن با رسول الله و سهل ساعدی متون مختلفی پیش اهل سنت دارد، پیش ما یکی دارد اما اهل سنت متون مختلفی دارند که الان نمی خواهم متعرض آن بشوم، در آن جا دارد که زوجین یا رسول الله، می گویم این جا بعضی هایش دارد که مثلاً می گوید چی داری؟ می گوید نه، تو خانه چیزی داری؟ نه، غیر از همان لباسی و پیراهن و شلوار هیچی ندارد، حالا آن جا دارد که ازار، شلوار هم توش ندارد، لنگ به اصطلاح، گفت که نه دیگه، اگر این طور باشد چی می خواهی مهر قرار بدهم، هل تعلم آیه، گفت و زوجتکها بما معک من القرآن فعلمها ایاها، این در نسخه کافی دارد، بهش یاد بده، این تعلیم را انجام بده

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين